

نشریه ادبیات تطبیقی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال اول، شماره اول، پاییز ۸۸

مدح رسول (ص) از واقعیت تا روایت*

دکتر محمد باقر حسینی

دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

شعر بدان جهت که جنبه های شخصی، احساسی و تجملی بر آن غالب است، به عنوان منبع و عامل در آمد، نمی تواند چندان مؤثر واقع شود. بدین جهت شاعر برای امرار معاش و حفظ هنر خویش، به صاحبان قدرت و ثروت روی می آورد. تحریک احساسات ممدوح، که با بخشش وی نسبت مستقیم دارد، به جز از طریق غلو در اوصاف او و یا حتی اثبات و تأیید برخی خصال برای وی، که در او متصور نیست، ممکن نگردد و این نه با اسلام، که با هر دین آسمانی و جهان شمول و حتی سنتها، قوانین و مقررات بشری که بر پایه دوستی، صداقت و سازندگی بنا شده اند، هماهنگی و همخوانی ندارد. نگارنده در این مقاله کوشیده است تا ضمن اشاره به مدایح نبوی در صدر اسلام، آن زمان که ایمان چنان قلب های مؤمنان را فرا گرفته بود که جایی برای دروغ و تصاویر غیر واقعی باقی نمانده بود، مضامین آن ها را با مفاهیم مدحیه های رسول (ص) در دوره های بعد مقایسه ای کوتاه و مختصر نماید، باشد که چراغی، هر چند کم فروغ، برای مداحان دیگر عصرها و نسل ها گردد، تا از دروغ، غلو و مبالغه بپرهیزند و راستی را سرلوحه هنر خویش سازند.

واژگان کلیدی

مدح رسول، واقعی، روایی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۱/۲۶ تاریخ پذیرش: ۸۸/۸/۶
نشانی پست الکترونیک نویسنده: hosseinsmb@yahoo.com

۴۰ / مدح رسول (ص) از واقعیت تا روایت

۱- ستایش حضرت رسول (ص) در قرآن و صدر اسلام

معمولاً در میان ما ایرانیان- و شاید اهالی مشرق زمین- رسم چنین است که به مناقب و خصال حمیده از دست رفتگان، بیشتر از زندگان می پردازیم و ارزش و منزلت اطرافیان هر چند بسیار و در خور ذکر، تحسین و ستایش باشد، از دید و نگاه به ظاهر تیزبین ما و مخفی و پوشیده می ماند. مدح و ستایش مردگان و صرف هزینه های بسیار برای مراسم مختلف ایشان، چنان در میان ما رایج گشته است - هر چند واضح است که هدف واقعی و مقصد غایی ستاینده، جز خویشتن نیست- که اگر در صدی از چنان هزینه های مادی و معنوی، در ایام حیات ایشان بدانان تعلق می گرفت، شاید زمان مرگ آنان را به تأخیر می انداخت و دریچه تازه ای به سوی زندگی ایشان می گشود و دنیای اطراف ما نیز، با چنین تشویق ها، قدردانی ها، و حمایت هایی بهتر از امروز می شد و انسان ها نیز، از آنجا که نگاه های قدردان مردم را در برابر زحمات خویش مشاهده می نمودند، بر شدت اشتیاق ایشان به خدمت بهتر و بیشتر، افزوده می گشت و قسمتی از مشکلات انبوه مردم، با کوشش های آنان بر طرف می شد.

اسلام به عنوان مذهبی که بر اساس واقعیت اجتماع بشری بنا شده و برای اصلاح مردم- اعم از فرد و اجتماع- از جانب خداوند حدود و مقرراتی را معین کرده، هرگز با تخیلات و احساسات صرف سروکار نداشته، بلکه پیوسته، چه از زبان قرآن و چه بزرگان دین، انسان ها را به تعمق و تدبر فرا می خواند: «أفلا يتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها» (سوره محمد ۴۷، آیه ۲۴)؛ «كتاب انزلناه اليك مبارك ليدبروا آياته و ليتذکر اولو الالباب» (سوره ص ۳۸، آیه ۲۹)؛ «كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تعقلون» (سوره البقره ۲، آیه ۲۴۲) «انا انزلناه قرانا عربيا لعلكم تعقلون» (سوره يوسف ۱۲، آیه ۲)، (آیا در قرآن تدبیر نمی کنند یا بر دل هایشان قفل نهاده شده است؟ - این، کتابی است مبارک که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبر کنند و اندیشمندان، خرد پیشه کنند.- این چنین، خداوند آیات خود را برای شما شرح می دهد، شاید اندیشه کنید.- ما، قرآن را به زبان عربی نازل کردیم تا شما اندیشه کنید.)

نشریه ادبیات تطبیقی / ۴۱

در گفتار بزرگان دین نیز، این معنی به گونه ای دیگر آمده است (نهج البلاغه، حکمت شماره ۳۷ و ۵۱): «ان اغنی الغنی، العقل»، و «اکبر الفقر، الحمق». (ارزشمند ترین بی نیازی خردورزی است. بزرگترین نیازمندی، حماقت و نادانی است.).

قرآن هرگز از زیبایی ظاهری و قامت پیامبر (ص) سخن به میان نیاورده و رسول (ص) خود نیز، بدان اشاره ننموده است و تا جایی که نگارنده به یاد دارد، پیامبر به چیزی و یا امری تشبیه نشده است. بدین جهت است که شاعران عهد نبی (ص) نیز، گام از واقعیت فراتر ننهادند و شعر عهد رسول (ص) هر چند که خمیرمایه شعر دروغ و مبالغه است، در وصف ایشان پای بدان وادی نگذاشته است، چرا که شأن آن حضرت برتر از آن است که با تخیلات و امور غیر واقع، به معرفی او پرداخته شود، بلکه قرآن، پیامبر را انسانی همانند دیگر انسان ها می شمارد که تنها تفاوت ظاهری او با دیگر آدمیان، ارتباط وی با خداوند از طریق وحی بوده است. «قل انما انا بشر مثلكم یوحی الی انما الهکم اله واحد» (سوره الکهف، ۱۸، آیه ۱۱۰) (بگو، من تنها انسانی چون شما هستم، که به من وحی می شود. که معبود شما فقط یکی است.). کلمه «مثل» در واقع شامل همه ویژگی های جسمی و ظاهری چون: روش زندگی، آداب معاشرت و رفتار با دیگران، همسر اختیار کردن، خوردن و آشامیدن، لباس پوشیدن و سخن گفتن و دیگر نیازهای روزمره آدمی می شود و بدین جهت است که قرآن او را نیز، به رغم همه ارزش ها و صفاتی - طبعاً با توجه به تشبیه وی به دیگر انسان ها همه صفات و خصال معنوی که او را مستحق رسالت الهی نمود، از نگاه خرد مردم به دور است - که در نزد خداوند دارد، بشارت به مرگ می دهد و می فرماید: «ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم» (سوره آل عمران، ۳، آیه ۱۴۴) (محمد، جز فرستاده ای نیست. پیش از او فرستادگانی دیگر نیز، بودند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به دوران گذشته باز می گردید؟).

. و یا می فرماید: «انک میت و انهم میتون» (سوره الزمر، ۳۹، آیه ۳۰) (تو می میری و دیگران نیز می میرند...). آن جا نیز که به برخی صفات آن حضرت اشاره می کند، بدان جهت است که آن ها از منظر و دید مردم پنهان نبوده، بلکه هر شخصی با یک نگاه و تأمل به رفتار او می توانسته آن ها را در یابد و لمس کند. مثلاً اخلاق نیکو و

منش وارسته وی، که یکی از عوامل اصلی جذب بسیاری به دین اسلام بود، یکی از همین خصال است که قرآن بدان اشاره می کند، «انک لعلی خلق عظیم» (سورة القلم ۶۸، آیه ۴) (به راستی که ترا اخلاقی نیک و بزرگ است..). و یا عبادت های مکرر و پیوسته او که همه، بویژه همسران آن جناب، شاهد و ناظر آن بودند، از دیگر صفاتی است که قرآن به آن اشاره نموده است و پیامبر را نیز، بدان امر می کند: «و من اللیل فاسجدله و سبحه لیلا طویلا» (سورة الانسان ۷۶، آیه ۲۶) (و مقداری از شبانگاه را به سجده برای او سپری ساز و زمانی طولانی از شب را به تسبیح و ذکر او مشغول شو).؛ و «ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه و طائفه من الذین معک» (سورة المزمل ۷۳، آیه ۲۰) (به راستی که پروردگارت می داند که تو و گروهی که با تو هستند، نزدیک به دو سوم از شب یا نصف، یا دو سوم آن را بپا می خیزید (عبادت می کنید)).

و در جایی دیگر، به صداقت او اشاره می کند که هرگز نمی توانست از منظر مردم، که پیوسته با او در معاشرت و مجالست بودند، به دور باشد: «ما کذب الفواد مارأی» (سورة النجم ۵۳، آیه ۱۱) (قلبش در آنچه دید، دروغ نگفت)؛ «ام یقولون افتراه بل هو الحق من ربک» (سورة السجده ۳۲، آیه ۳۲) (یا می گویند که وی سخن دروغ می گوید، (نه) بلکه آن سخن، کلام حق است که از جانب پروردگارت آمده است).؛ «قالوا هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله» (سورة الاحزاب ۳۳، آیه ۲۲) (گفتند: این آن چیزی است که خداوند و رسولش به ما وعده دادند، و خدا و رسولش راست می گویند).؛ «لقد صدق الله رسوله الرویا بالحق» (سورة الفتح ۴۸، آیه ۲۷) (به راستی خداوند آن چه را پیامبر در خواب دید، به حق خبر داد).

با توجه به آیات یاد شده و آیات متعدد دیگر، این ضرورت احساس می شود که شاعر نیز در مدح پیامبر (ص)، از طریق صواب که همان راه مستقیم کتاب خداست، برون نرود و در وصف واقعیات، مسیر خیال، غلو و مبالغه را اختیار ننماید. شاید بتوان اشعار عهد جاهلی را تا حدود زیادی در چهار چوب این تعریف قرار داد، به طوری که اگر وزن و قافیه را از آن ها برکشند، چنین به نظر می رسد که گوینده، دارد یک واقعیت را بیان می کند؛ چرا که درک شاعر از طبیعت و آنچه در اطراف او می گذشت،

همان بود که گذشت زمان و آمدن روز و شب به وی آموخته بود. مثلاً آن جا که «طرفه» مرگ را به وصف می کشد، ذهن او متوجه آن نیست که پس از مرگ چه بر سر او خواهد آمد؛ آیا اصولاً مرگ آغاز یک زندگی جدید است یا پایان همه چیز. او دیده است که همه می میرند و می داند که او نیز، روزی خواهد مرد. (دیوان طرفه بن العبد، ص ۴۸).

«اری الموت اعداد النفوس و لا اری بعیدا غدا ما اقرب الیوم من غد»

(چنین می بینم که هر زنده ای سرانجام به آبخور مرگ در خواهد آمد و من فردا را دور نمی بینم. آری، امروز به فردا چه نزدیک است.). و همین معنی را در شعر دیگر شاعران و سخنوران این عصر، چون «قس بن ساعده» و دیگران نیز، می توان ملاحظه کرد که به نثر، بیش از شعر اهمیت داده اند (ر.ک. البیان و التبین، ج ۱، ص ۳۰۹).

اما شعر در دوره اسلامی، گرچه از جهت شکل و موضوعات و گرایش ها، همان راه پیشین را می پیمود و شاعر با همان سادگی گذشته و به دور از اظهار صورت های خیالی پیچیده و دور از ذهن - که با بیان واقعیت ها فاصله ای بسیار دارد - به وصف، فخر، هجو و احیاناً مدح می پرداخت. البته نباید فراموش کرد که ظهور اصطلاحات و مفاهیم قرآنی چون تقوا، ایمان، الله، جنه، خلود، جحیم، ملائکه و ... یکی از ویژگی های بارز شعر این دوره به شمار می آید. مدح این عهد، هر چند منحصر به اشعاری بود که در وصف پیامبر آمده بود؛ اما همگی آن ها بر پایه واقعیات موجود بنا شده بود و از آن جایی که اسلام اجازه بیان گفتار یاوه و غیر واقعی را به پیروان خود نمی داد، طبیعتاً، رسول خدا نیز، به عنوان مجری دستورات الهی، موظف به رعایت آنها بود و الزاماً به شاعران اجازه انشاد سروده هایی آمیخته با دروغ و مبالغه را نمی داد. این است که ملاحظه می کنیم تقریباً همه سروده های این دوره که در وصف و مدح نبی (ص) و احیاناً یاران آن حضرت آمده است، از دروغ، غلو و اوصاف مبالغه آمیز و غیر اخلاقی تهی است.

پیامبر نیز، خود مرز میان شعر خوب و بد را بیان حقایق دانسته، آن جا که می فرماید، «انما الشعر کلام مؤلف، فما وافق الحق منه فهو حسن، و ما لم یوافق الحق منه فلا خیر

فیه» (العمده: ج ۱، ص ۲۷) (شعر، گفتاری است به هم پیوسته؛ آنچه موافق حق باشد، نیکوست و آنچه همراه حق نباشد، هیچ سودی در آن نیست). ایشان شاعرانی را که با هجویه های خویش، آبروی مسلمانان را هدف قرار می دادند، مورد بازخواست قرار می داد و می فرمود: «من قال فی الاسلام هجاءا مقذعا، فلسانه هدر» (همان، ج ۲، ص ۱۷۰) (هر کس در اسلام هجو گزنده و دردناک کند، قطع زبانش جایز است). از طرفی، همین پیامبر که شعر را به دلایل یاد شده و علت های متعدد دیگر نفی می کند و می فرماید: «لان یمتلی جوف احدکم قیحا حتی یریه خیر من ان یمتلی شعرا» (دلائل الاعجاز: ص ۲۰، العمده: ج ۱، ص ۳۱) (اگر درون شکم کسی را آن چنان چرک و فساد فراگیرد که بالایش آورد، بهتر از آن است که شعر برروح و قلب او مسلط و غالب شود.)، هنگامی که سروده «نابغه جعدی» را می شنود که:

ولاخیر فی حلم اذا لم تکن له بوادر تحمی صفوه ان یکدرا
ولاخیر فی جهل اذا لم یکن له حلیم اذا ما اورد الامر اصدرا

- هیچ خیری در شکیبایی نیست، اگر آن را نشانه هایی که مانع صفای آن گردد، نباشد.

- و هیچ خیری در خشم نیست اگر بردباری نباشد که آنرا به سامان برساند.

می فرماید: نیکو سرودی خدای دهانت را تهی نگرداند و یا زمانی که این سروده «لبید»: الا کل شیء ما خلا الله باطل (همه چیز جز خداوند، باطل و از بین رفتنی است). را می شنود، می فرماید: «اصدق کلمه قالها الشاعر کلمه لبید» (طبقات الشافعیه: ج ۲، ص ۲۸۲) (راست ترین سخنی که شاعر گفته است، کلام لبید است..). همه این ها دلالت بر آن دارد که رسول خدا (ص) شعر راستین را دوست می داشت و از شنیدن آن لذت می برد.

اینک با نگاهی گذرا به مدحیه های عهد رسول، که با سکوت و احیانا تأیید آن ها از جانب آن حضرت مورد توجه واقع گشته و مقایسه آن ها با دسته ای از مدحیه های اعصار متأخر به برخی از علل این تفاوت آشکار میان آن دو اشاره می کنیم و مجال قضاوت نهایی را در دریافت دیگر عوامل این اختلاف به خواننده وا می گذاریم.

پیامبر (ص) را شاعرانی چند بود که در بجزوه نبردهای وی با مشرکین او را یاری می دادند و به عنوان زبان گویای اسلام دشنام ها و یاوه های آنان را پاسخ می گفتند. یکی از این افراد که مشهورترین ایشان به شمار می آمد، حسان بن ثابت از انصار مدینه بود که در آغازین سال های ورود مسلمانان به مدینه، اسلام اختیار کرد و تا پایان حیات نبی (ص) در کنار او ایستاد و گرچه در نبردها حضور مستقیم نداشت، اما دست از حمایت وی در برابر زبان های تبلیغاتی دشمن برنداشت. از پیامبر (ص) نقل کرده اند که فرمود (الاعغانی، دارالکتب، ج ۴، ص ۱۴۳): «عبد الله بن رواحه را به سرودن شعر فرمان دادم، نیکو سرود. کعب بن مالک را امر کردم، او نیز نیکو سرود. حسان بن ثابت را دستور دادم، او (دل های مؤمنان را) شفا داد و خود شفا یافت»^۱ شاعر اخیر، که در وصف مبالغه آمیز اشیا مشهور و در عدم دلاوری زبانزد بود، آنجا که به شجاعت خویش می پردازد، این چنین سخن می گوید (دیوان المعانی: ج ۱، ص ۳۱۴):

و نشریها فترکنا ملوکا و اسدا ما ینهنها اللقاء

- (آنگاه که) باده می نوشیم، در هیئت شاهان و شیرانی در می آییم
که از هیچ نبردی رویگردان نیستند.

و یا آن زمان که از باده ناب یاد می کند، چنین می سراید (دیوان حسان، ج ۱، ص ۷۵):

ولقد شربت الخمر فی حانوتها	صهباء صافیه کطعم الفلفل
یسعی علی بکأسها متنطف	فیعلنی منها و لو لم انهل
ان التی ناولتنی فرددتها	قتلت قتلت فهاتها لم تقتل
کلتاهما حلب العصیر فعاطنی	بزجاجة ارخاهما للمفصل
بزجاجة رقصت بما فی قعرها	رقص القلوص براکب مستعجل

- در میکده بادهای صافی و خالص نوشیدم که چون فلفل، تند و سوزنده بود.

- ساقی ای که گوشواره بر گوش آویخته بود، مرا باده ای از پی باده ای می نوشاند و من سیراب نمی گشتم.

- آن باده ای که مرا دادی، به آب ممزوج بود؛ خدا ترا بکشد آن را خالص به من بده.

- هر دوی آن را خالص و در ظرفی شیشه ای به من ده که استخوان ها را سست کند و سر مست کننده تر باشد و مرا زبان آورتر کند.

- آن باده درون جام از شدت جوشش، چنان می نمود که گویی می رقصد، مانند شتر جوانی که سواری شتابزده را بر بالای خود به رقص درآورده.

اما هنگامی که در صف مسلمانان قرار می گیرد و مورد توجه رسول واقع می شود، خمیر مایه های شعر که همان مبالغه، دروغ و اشاره به منکرات اسلام را چون شراب و هجو و دشنام های گزنده است، یکباره به کناری می نهد و هنر خویش را یکسره در خدمت به اسلام و پیامبر قرار می دهد و از اوصاف رسول، آنهایی را یاد می کند که خود از نزدیک شاهد آنها بوده است (همان).

من الرسل و الاوثان فی الارض تعبد	نبی اتانا بعد یأس و فتره
یلوح کما لاح الصقیل المهند	فامسی سراجا مستتیرا و هادیا
و علمنا الاسلام، فالله نحمد	و انذرنا ناراً و بشر جنه

- پس از یک دوران یأس و ناامیدی که پیامبری ظهور نکرده بود و در زمین مردم بت ها را می پرستیدند، پیامبری برانگیخته شد.

- آن رسول، چراغ روشنی بخش و راهنمای ما شد و مانند شمشیر هندی درخشیدن گرفت.

- و ما را از آتش جهنم بیم داد و به بهشت بشارت نمود و به ما اسلام را آموخت، پس (شایسته است) که خداوند را سپاسگزار باشیم.

ملاحظه می شود که شاعر در سخن خود، نه تنها هیچ راه خطا، دروغ و مبالغه نپیموده، بلکه آنجا که می کوشد در جهت تقویت پیامبر و مکتب هدایتگرش از صنعت تشبیه سود جوید، آن را به امری ملموس اما فروتر، که هرگز نمی تواند بیان کننده اهمیت واقعی چنین مکتبی باشد، تشبیه می نماید. بدین سبب است که ناقدان ادب، بر این باورند که اشعار عهد اسلامی حسان، از استحکام و صلابت دوره های پیشین برخوردار نیست و از

آن جایی که شاعر در صورتی می تواند ایجاد خلاقیت کند و ابتکار پدید آورد که در اندیشه و عمل آزاد باشد و هیچ امری مانع تخیلات او نشود؛ اما گاهی ملاحظه می شود که حسّان بی آنکه از چهارچوب مقررات اسلامی خارج شود، اشعاری می سرایند که مورد توجه پژوهندگان ادب واقع می شود؛ مثلاً در توصیف نبرد بدر با اشاره به آیه ای از قرآن (سوره بقره) که ناقدان آن را ارزنده ترین فخریه نامیده اند، می سرایند (العقد الفرید، لجنه التألیف: ج ۵، ص ۲۷۲):

و بیوم بدر اذیرد وجوههم جبریل تحت لوائنا و محمد

(و در نبرد بدر، آن گاه که جبرئیل در زیر پرچم ما و پیامبر چهره های مشرکان را از صحنه نبرد باز گرداند (آنان را وادار به شکست و عقب نشینی نمود)). و آیا هجایی صادقانه تر و منصفانه تر از این می توان یافت که او در وصف قریش و دشمنان پیامبر سروده است (دیوان المعانی، ج ۱، ص ۱۹۱):

هجوتم محمدا فاجبت عنه و عندالله فی ذاک الجزاء
هجوتم مبارکاً برأ حنیفاً امین الله شیمته الوفاء
اتهجوه و لست له بکفو فشرکما لخیرکما الفداء

- تو رسول را هجو کردی و من پاسخ گفتم: و در این پاسخ، مرا نزد پروردگار اجر و پاداشی است.

- تو انسانی با برکت و پاک را که امین خداست و وفاداری در سرشت اوست، هجو نمودی.

- آیا هجوش می کنی در حالی که همطراز و برابر وی نیستی؛ پس بدترین شما فدای بهترین شما باد.

و کعب بن زهیر، که به روایتی دشمنی را با پیامبر به حدی رسانده بود که حکم به قتل وی داده شد، پس از آن که پشیمانی را تنها راه نجات خویش می یابد، با مدحیه ای به سراغ رسول می رود که جز بیان واقعیت و هماهنگی با خرد در آن نتوان یافت (ر.ک: دیوان کعب بن زهیر، قصیده برده):

نبئت أن رسول الله أوعدنی و العفو عند رسول الله مأمول

مها لهداك الذی اعطاک نافلة القرآن فیها مواعظ و تفصیل
... حتی وضعت یمینی ما انازعها فی کف ذی نقمات قوله القیل

به من خبر داده اند که رسول خدا مرا تهدیده کرده است، در حالی که
بخشش و گذشت از او انتظار می رود.

- مدارا کن و مهلت بده، رحمت و هدایت کند ترا آن کسی که کتاب
پر خیر قرآن را به تو داده است.

- ... تا آن که دستم را در دستان انتقام گیرنده ای قرار دادم (با کسی
بیعت نمودم که)، که قول و عملش یکی است و من نیز با آن از در
مخالفت بر نیامدم.

ملاحظه می شود که شاعر از صفاتی چون: «عفو»، «موعظه های قرآنی»، «شدت
انتقام» و «وفای به عهد» رسول (ص) سخن می گوید، که برای همه کسانی که با پیامبر
ارتباط داشتند، چنان اوصافی از او برای ایشان نامأنوس نبود و آن جایی که در صدد
قیاس رسول با ماه بر می آید، نگاهش بر وجود تشابه آن دو در زیبایی نیست، بلکه
هدف وی مقایسه روشنی ماه در هدایت راه گم کردگان است، با نور اسلام که هادی
گمراهان و از راه برون رفتگان است (همان).

إن الرسول لنور یستضاء به مهند من سیوف الله مسلول

- پیامبر، چون نوری است که (از راه برون شدگان) از آن روشنی بر می گیرند؛ و
چون شمشیر آخته ای از شمشیرهای خداوند است.

و کعب بن مالک، که رسول (ص) در تأیید او و شعرش فرموده (العمده: ج ۱، ص
۱۳۱): «مانسی ربک و ما کان نسیا شعر قلته»، در وصف آن حضرت به اوصاف
ظاهری و ملموسی چون: «عدالت»، «منطق حق» و «صداقت» می پردازد (الحماسه
المغریبه: ص ۵۱):

الحق منطقه و العدل سیرته فمن یجبه الیه ینج من تبب

یمضی و یذمرنا من غیر معصیه كأنه البدر لم یطبع علی الکذب
بدا لنا فاتبعنا تصدقه و کذبوه فکنا اسعد العرب

- سخنش حق است و عدالت وانصاف شیوه اوست؛ و هر کس دعوتش را اجابت کند، از نابودی رهایی می یابد.

- او فرمان خدا را اجرا می کند و ما را نیز ترغیب بدان می کند. گویی وی ماه تمام است که سرشتش را بر راستی بنا نهاده اند.

- او (چون) ظهور کرد، ما پیروی اش نمودیم و تصدیقش کردیم؛ (اما مشرکان) تکذیبش نمودند و بدین سبب، ما خوشبخت ترین مردم عرب گشتیم.

و عبدالله بن رواحه دیگر شاعر نیز، به پیروی از همین منطق به سراغ همان خصلتی می رود که جملگی صحابه در وجود آنها به عنوان صفات بارز وی، متفق القولند. تأیید دو مقام «نبوت» و «شفاعت» از ناحیه او برای آن حضرت، اگر چه در میان صفات ظاهری جای نمی گیرند، اما از اموری هستند که به اعتقادات همه مسلمانان صدر اسلام باز می گردد (الحماسه المغربیه: ص ۵۰):

انی تفرست فیک الخیر اعرفه والله یعلم ان ما خاننی البصر
انت النبی و من یحرم شفاعته یوم الحساب فقد ازری به القدر

- من به فراست، در وجود تو خیر و صلاح رایافتم؛ و پروردگار می داند که دیدگان من به من خیانت نکرده اند.

- تو (به راستی) پیامبری، و هر کس در قیامت از شفاعت تو محروم گردد، تقدیر او را خوار ساخته.

و میمون بن قیس، دیگر شاعر مخضرم، که در قبول اسلام وی اختلاف است، آنجا که از رسول یاد می کند، به همان خصلت بارز و مشهور او، یعنی بخشندگی، اشاره می کند که هرگز آن را منکری نبوده است (دیوان الاعشی، ص ۴۸):

متی ما تناخی عند باب ابن هاشم تراحی و تلقی من فواضله یددا
نبی یری ما لا ترون و ذکره اغار لعمری فی البلاد و انجدا
صدقات ما تغب و نائل و لیس عطاء الیوم مانعه غذا

- هرگاه، بر درگاه فرزند هاشم سینه بر زمین نهی، به آسایش خواهی رسید و از خوان کرمش بهره مند خواهی شد.
- او پیامبری است که آنچه را شما درک نمی کنید، می بیند (درک می کند)، و آوازه او - به جانم سوگند - که همه سرزمین های پست و بلند را فرا گرفته است.
- او را بخشش ها و هدایایی است که پایان یافتنی نیست، و بخشش امروز او مانع بخش فردایش نشود.

۲- مدایح نبوی در شعر شاعران متأخر

اما هرچه از عهد پیامبر دورتر می شویم، مدایح احساسی و خیالی، جای ستایش های واقعی را می گیرد و جنبه های رویایی شعر، بر واقعیت های آن غالب می گردد. از جمله اموری که شاعران متأخر با استناد به برخی روایات بدان تکیه کرده اند، شفاعت پیامبر است و بر همین مبناست که شاعر فارغ از هر اندوهی، محبت رسول را هزینه شفاعت او قرار می دهد و چنین می سراید (دیوان الشاب الظریف: ص ۱۳۵):

فیا خاتم الرسل الکرام و من به لنا من مهمولات الذنوب تخلص
اغثنا اجرنا من ذنوب تعاضمت فانست شفیع الوری و مخلص
و مالی من وجه ولا من وسیلة سوی ان قلبی فی المحبة مخلص

- ای آخرین پیامبران! کیست که ما را از انبوه گناهان رهایی بخشد؟
- به دادمان رس: ما را پناه ده از گناهانی که سنگین و دشوار گشته اند؛ چرا که تو شفیع و رهابخش همه مردمی.
- مرانه راهی و نه وسیله ای مانده است، جز آنکه دلم در عشق و محبت تو خالص و بی ریاست.

با وجود این، ما در آیه‌ای از قرآن سراغ نداریم که پیامبر را شفیع و فریادرس گنهکاران و متجاوزان به حقوق مردم معرفی کرده باشد. چگونه ممکن است متجاوز به حقی مورد بخشش قرار گیرد، پیش از آنکه دینش را ادا نماید؟! و اگر ادای دین شد، عفو و گذشت دیگر چه معنا و مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ اگر عشق به رسول، سبب بخشش هر گناه می‌شود، عشق به خداوند که فراتر از آن است. اصولاً، انسانی که عاشق خدا و رسولش باشد، هرگز گرد گناه نگردد و تجاوز به حقوق هم نوع نماید تا مستحق و نیازمند شفاعت باشد. کیست که در زیر چتر خورشید جهانتاب، به تابنده دیگری دست یازد؟ و کیست که نور آسمان‌ها و زمین را با همه وجود حس کند و انوار دیگر را بجوید؟ اگر نور خدا قابل درک ما از خاک برآمدگان نیست و اگر ما شایستگی تضرع به درگاه او را نداریم، پس چگونه در نماز (دعا)های پنج‌گانه خویش، راه راست را از او می‌جویم و از او مدد می‌طلبیم؟ البته نگارنده به خوبی به این امر واقف است که سخن در این ارتباط بسیار است و آرای ارباب نظر، مختلف و متعدد؛ که راه‌های رسیدن به دوست، بی‌شمار و «کل حزب بما لدیهم فرحون».

بوصیری را قصائد متعددی است که در مدح رسول (ص) سروده است و مهمترین آنها، میمیۀ اوست، با نام «الکواکب الدرّیه فی مدح خیر البریه»، که به برده مشهور است و آن را یکصد و شصت و یک بیت است. مدح رسول (ص) در این قصیده به گونه‌ای است که برخی معتقدند خواندن آن سبب استجاب دعا می‌شود (ر.ک: مدرس تبریزی، ریحانه الادب، بوصیری، برده) و گروهی چون ابن تیمیه، ادعای چنان صفاتی را به رسول، از عوامل شرک به حساب می‌آورند. اینک به برخی از اییاتی اشاره می‌کنیم که شاعر در مدح پیامبر آورده است (ر.ک: شرح قصیده برده، ص ۴۹):

... وکیف تدعو الی الدنیا ضروره من	لولاه لم تخرج الدنیا من العدم
... فاق النبیین فی خلق و فی خلق	و لم یدانوه فی علم و لا کرم
و کلّهم من رسول الله ملتمس	غرفاً من الیم او رشفاً من الدیم
اعیا الوری فهم معناه فلیس یری	للقرب و البعد منه غیر منفحم

کالزهر فی ترف والبدر فی شرف والبحر فی کرم والدهر فی همم
... و بات ایوان کسری و هو منصدع کשמلا اصحاب کسری غیر ملتئم

- چگونه می‌تواند به سوی دنیا و نیازهای دنیوی بخواند ضرورت وجودی آن کسی که اگر نبود، جهان به وجود نمی‌آمد؟
- ... او در ظاهر و باطن، بر همهٔ پیامبران برتری یافت و نه در دانش و نه در شرف و سخاوت، کسی را همانند او نیست.
- ایشان همگی آرزومند اندکی از دریای بیکران علم او و یا جرعه‌ای از باران پیوستهٔ کرم و سخاوت اویند.
- مردم، از درک کنه وجود او ناتوانند؛ بدین سبب، دور و نزدیک همگی در برابر خصال و صفات برجسته‌اش، ساکت و لب فرو بسته‌اند.
- او، همچون شکوفه‌ها در لطافت، چونان ماه تمام در شرف و بزرگی، همانند دریا در بخشندگی و نظیر روزگار در بلندی و علو همت است.
- و (چون او به دنیا آمد) ایوان کسری، همچون جمع یاران او پراکنده و از هم گسسته گشت.

ملاحظه می‌کنیم که شاعر، با تکیه به برخی روایات، چون حدیث قدسی «لو لاک لما خلقت الافلاک» (اگر تو نبود، من این آسمان‌ها را نمی‌آفریدم.) و «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» (آنگاه که تو پیامبر بودی، آدم هنوز در مرحلهٔ خاک و گل بود.) و همچنین، با بهره‌گیری از تخیلات خویش به وصف رسول پرداخته است. اگر شاعر مدعی است که هیچ‌کس را یارای درک موقعیت والای پیامبر نیست، چگونه خود به امری واقف گشته که برایش قابل درک نیست؟ و یا در کدامین حدیث و روایت، پیامبر مدعی برتری و تفوق ظاهری و باطنی خویش بر دیگر انبیاء شده است؟ و اگر شکستگی ایوان کسری به سبب ظهور نبی اسلام رخ داده، چرا آثار آن پس از قرن‌ها هنوز باقی است؟ و آیا این مکان، تنها جایگاه شرک در آن عهد به شمار می‌آمد؟ و یا هدف از ساختن چنین روایاتی، صرفاً توجیه و حشیگری‌ها و جنایت‌های ده‌ها، بلکه صدها سالهٔ بیگانگانی است که در زیر چتر آیینی جدید گرد آمدند تا اغراض خویش را در جامعهٔ انسانیت و معنویت پنهان سازند؟ اگر ایجاد این گونه شایعات

با نام حدیث و روایت نبود، چگونه ملّتی که مال، ناموس و فرهنگش توسط وحشیگری‌های یک قوم به یغما رفته بود، می‌توانست ساکت بنشیند و نه تنها تماشاگر جنایات مستمر ایشان باشد، بلکه با رضایت خاطر، به فرهنگ و سنت آنان پایبند گردد و تقلید از ایشان را مایه افتخار خویش داند! اگر گروهی متعصب و ساده‌اندیش، هجوم عرب به ایران را نشان رحمت الهی می‌دانند که شامل حال این ملّت شد، نه تنها آمران و مجریان آن را، که قرن هاست با چوب تکفیر رانده‌اند، مورد تأیید قرار می‌دهند، بلکه تضييع حقوق ائمه شیعه و قتل ایشان توسط آنان را مجاز و مباح می‌شمارند! چگونه ممکن است مکتبی آسمانی در سرزمینی ناآشنا، که تا به عمل در نیاید، خوب و بد آن آشکار نگردد، توسط مجریانی منحرف-عُمّال و پیروان درگاه خلافت اموی و عباسی- وارد گردد و به رغم همه جنایت‌ها، دزدی‌ها، تجاوزها، ستمگری‌ها و زورگویی‌ها مورد تقدیر واقع شود؟ و کیست که قرن‌ها دستان غرقه به خون والیان جور و بیگانگان مستبد و خودرأی را بر بالای سر خویش احساس کند و لبخند رضایت زند و آنان را الگوی نجات خود بپذیرد؟ شگفت است که مؤلف «ریحانه الادب» در ستایش از قصیده یاد شده آورده است: «از جمله خصایص این قصیده آن است که بعد از آن، دعا مستجاب می‌شود». هرچند گروهی چون ابن تیمیه، فقیه حنبلی، به جهت همین مبالغه‌ها و اکاذیب، با این قصیده از در مخالفت برآمده‌اند (ر.ک: الحماسه المغربیه، همان).

احمد شوقی نیز، در رقابت با بوصیری، قصیده‌ای با عنوان «نهجُ البُرده» سروده که در آن غالباً، از همان مفاهیم و حتی کلمات «برده» بهره گرفته است (ر.ک: دیوان احمد شوقی، ج ۱، ص: ۱۵۴، ۱۵۶):

فراق البدر و فراق الانبياء فکم	بالخلق والخلق من حسن و من عظم
... البدر دونک فی حسن و فی شرف	والبحر فی کرم و الدهر فی همم

او بر همه بدرهای درخشان و همه پیامبران برتری یافت. و چقدر در اخلاق و شمایل زیبا و بزرگ بود!

... ماه تمام، در زیبایی و شرافت، و دریا در سخاوت و بخشش، و روزگار در همت و اراده، فروتر از تواند.

بررسی این قصیده نشان می‌دهد که شاعر نه به جهت اعتقاد، بلکه در راستای معارضه و رقابت با شاعر یاد شده، بوده که بر همان وزن، قافیه و با همان مفاهیم و کلمات، خالق اثری نه چندان بدیع گشته است.

تکیه بر روایات در میان شاعران پارسی گوی مداح نبی (ص) نیز، بیشتر از اهتمام ایشان به آیات قرآن در ارتباط با معرفی آن حضرت است. البته شاید بتوان از یک نگاه، حق را بدیشان داد؛ زیرا با توجه به آنکه قرآن جز در مواقع اندک از شخص پیامبر سخن نگفته، برای شاعر مجالی در میدان وصف نبی باقی نگذاشته تا از طریق آن بر نفوذ خویش بر دل های مردم بیفزاید. بدین سبب است که نه تنها به سراغ روایات، بلکه تخیلات خود می‌رود تا از آنها در جهت اغراض و اهداف خویش سود جوید. به سراغ سعدی، خردورزترین و داناترین شاعر پارسی می‌رویم که در معرفی و وصف رسول، از ذهن خویش مدد می‌گیرد و چنین می‌سراید:

شفیع الوری خواجه بعث و نشر	امام الهدی صدر دیوان حشر
کلیمی که چرخ فلک طور اوست	همه نورها پرتو نور اوست
... بلند آسمان پیش قدرت خجل	تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل

(بوستان، ص ۱۱)

آشکار است که به هیچ یک از صفات یاد شده برای آن جناب، در قرآن اشاره‌ای نشده و حتی در روایات نیز، از رسول به عنوان شفیع همه آدمیان یاد نشده است. مهمتر از همه، چگونه نبی اسلام پرتو همه انوار معرفی می‌شود، در حالی که خداوند از خویش به عنوان نور همه آسمان ها و زمین یاد می‌کند؟ و چگونه از رسول ما به «کلیم» یاد می‌کند، حال آنکه موسی، به تصریح قرآن (سوره نساء، آیه ۱۶۳)، یگانه پیامبری بود که بدین نام خوانده شد؟

به سراغ شاعری دیگر می‌رویم که بدون توجه به آیات صریح قرآن و احادیث و سیره نبوی، پس از آنکه همه آسمان ها و زمین را جایگاه ویژه و اختصاصی پیامبر می‌داند و چهره او را تشبیه به ماه می‌سازد - در حالی که در روایت آمده است که: عربی بر جمعی از مسلمانان، که رسول (ص) نیز در میان ایشان بود، وارد شد و بدان جهت که آنان همه، در قامت، پوشش، رنگ چهره و کلام، از تفاوت عمده‌ای با

یکدیگر برخوردار نبودند، وی، پیامبر را نشناخت و سراغش را گرفت - و با تکیه بر حدیثی قدسی، خلقت و در نتیجه نبوت پیامبر اسلام را نیز، سابق بر خلقت آدم می‌داند (جمال‌الدین عبدالرزاق، دیوان، ص: ۱۸۵):

چرخ ار چه رفیع، خاک پایت	عقل ار چه بزرگ، طفل راحت
جبریل مقیم آستانت	افلاک، حریم بارگاہت
خورده است قدر ز روی تعظیم	سوگند به روی همچو ماهت

و حتی از آن هم جلوتر می‌رود و سبب پیدایش افلاک را وجود آن حضرت می‌پندارد (همان، ص ۱۸۷):

در عهد نبوت تو آدم	پوشیده هنوز خرقه در خاک
نقش صفحات رایت تو	لولاک لما خلقت الافلاک

اگر این امر، برای معتقدان و پیروان اسلام در گذشته قابل پذیرش بود، روشنفکر مسلمان مؤمن امروز را، که می‌داند کائنات را نه ابتدایی برایش توان تصور کرد و نه انتهای، هرگز مجاب و قانع نخواهد ساخت. چگونه ممکن است سبب پیدایش هستی، انسانی باشد - هر چند والا - که در برهه‌ای از زمان بر روی کره‌ای بسیار ناچیز، به دنیا آمده؛ سپس بنا بر سنت لا یتغیر الهی، که «إنک میت و أنهم میتون» آنجا را برای همیشه به سوی محبوب ترک نموده و به دیگران وانهاده است؟ تشبیه جمال معشوق و ممدوح به ماه و قامت او به سرو و حتی فراتر از آن دو، هر چند می‌دانیم چنان امری با واقعیت همخوانی ندارد، بدان جهت که خمیر مایه شعر - بویژه مدح - دروغ و مبالغه است، می‌تواند ملحوظ، بلکه مقبول واقع شود؛ اما به کارگیری چنین تشبیهاتی در مورد انبیای الهی، که تفاوت عمده ایشان با دیگران در ویژگی‌های معنوی - و نه ظاهری - است، نه تنها بر قدر و منزلت آنان نمی‌افزاید، بلکه ایشان را در حد یک انسان معمولی فرو می‌آورد! به ایباتی از سعدی، این شاعر اندیشمند و واقع‌گرای فارسی‌گوش می‌سپاریم، که او نیز روی بدان سو نهاده است (کلیات سعدی، ص ۱۱):

ماه فرو ماند از جمال محمد
سرو نباشد به اعتدال محمد
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست
در نظر قدر با کمال محمد

و باز همو، با استناد به روایات - و نه قرآن و حدیث - از معراج یاد می‌کند و لحظاتی از آن را به تصویر می‌کشد، گویی وی نیز ناظر واقعی و حوادث آن رویداد بوده است (بوستان: ص ۱۳):

شبی بر نشست از فلک برگذشت
به تمکین و جاه از ملک درگذشت
چنان گرم در تیه قربت براند
که بر سدره جبریل از او باز ماند
بدو گفت سالار بیت الحرام
که ای حامل وحی! برتر حرام
چو در دوستی مخلصم یافتی
عنانم ز صحبت چرا تافتی
بگفتا: فراتر مجالم نماند
بماندم که نیروی بالم نماند
اگر یکسر موی برتر پرم
فروغ تجلی بسوزد پرم ...

شرح داستان معراج برای کسانی که به امید اصلاح در دنیا و آخرت اسلام را پذیرفته و آن را راهگشای مشکلات خویش دانسته‌اند، چه گرهی از آنها را می‌تواند بگشاید؟ و اگر نقل این واقعه می‌توانست آن قدر در زندگی آدمیان - بویژه مسلمانان - نقش داشته باشد که ایشان را به فلاح و رستگاری برساند، چرا در قرآن بدان پرداخته نشد، و آیا اصولاً، انسان‌های خردورز از طریق معجزات و اعمال خارق‌العاده رسولان، بدیشان می‌گروند یا به واسطه راهبری‌ها و راه حل‌های ویژه‌ای که ارائه می‌دهند و با آنها سعادت دنیا و آخرت را برایشان به ارمغان می‌آورند؟

طبیعی است که مولانا، به عنوان شاعر و عارفی که به روایات بیش از امور واقع اهمیت می‌دهد، بیش از سعدی از تخیلات خویش در بیان روایات، مدد گیرد و به وصف وقایعی پردازد که هنوز لباس واقع بر تن نکرده‌اند (مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۱۰۲):

چون بیاریند روز حشر تخت
خود شفیع ما تویی آن روز سخت
گفت پیغمبر که روز رستخیز
کی گذارم مجرمان را اشک ریز

... باش کشتیان در این بحر صفا	که تو نوح ثانی ای ای مصطفی
پیش این جمعی چو شمع آسمان	انقطاع و خلوت آری را بمان
... گفته او جمله دُرّ بحر بود	که دلش را بود در دریا نفوذ
هست یک نامش والی الدّولتین	هست یک نعتش امام القبلتین

ممکن است خواننده، به حق ادعای آن کند که پیامبر به سوی هر دو مسجد - مسجدالحرام و مسجدالاقصی - نماز گزارده است، ما نیز، در صدد رد آن نیستیم؛ بلکه آنچه ما را بدین پرسش وامی‌دارد، این است که: آیا این صفتی است که خداوند به پیامبرش داده است، یا رسول(ص) خود، از خویشتن با چنین عنوانی یاد کرده است؟ از طرفی، اگر مسجدالاقصی نیز، همچنان قبله مسلمین باقی مانده است، چرا ادای نماز بدان سو، باطل است و آیا توجه به جایگاهی که صراحتاً از ناحیه قرآن ترک، بلکه طرد شده است، می‌تواند مایه افتخار انسانی، آن هم رسول الهی واقع شود؟ موضوع دیگری را که شاعر بدان اشاره کرده است، امر شفاعت است که در دیگر ادیان ابراهیمی نیز، چنین مجوزی به رسولان داده شده است. از مفهوم بیت دوم چنین برمی‌آید که مجرمان معتقد به اسلام و دوستدار رسول نگران آخرت و نتایج اعمال خویش نباشند! در واقع این سخن - که بدون تردید مقصود رسول چنین نبوده است - مجوزی است از برای هر نوع خلاف و تجاوز به حقوق دیگران! و این از ساحت هر پیامبری به دور است.

پایان بخش اشعار روایی را به ابیاتی از شعر حافظ رجب اختصاص می‌دهیم که با عنایت به روایاتی چون: «كنت اول الناس فی الخلق و آخرهم فی البعث» (ر.ک. تفسیر الطبری: ج ۲۱، ص ۷۹. دلائل الاعجاز: ج ۱، ص ۶) چنین می‌سراید (الحماسة المغربیه، همان):

... فمیمک مفتاح کل الوجود	و میمک بالمنتھی یغلق
تجلیت یا خاتم المرسلین	بشأ و من الفضل لا یلحق
فأنت لنا اول آخر	و باطن ظاهرك الأسبق

- پس، «میم» تو، کلید همه عالم وجود است و همان (نیز)، با پایان عالم وجود، بسته می شود.

- تو ای خاتم پیامبران! بر قله ای از شرف و بزرگی تجلی کردی که هرگز فضل و شرفی بدان نخواهد رسید.

- بنا بر این، تو برای ما اول و آخر همه اموری و باطن ظاهر تو، سابق بر همه موجودات است.

و در جایگاهی دیگر، نیز با اهتمام به روایاتی از موسی و عیسی (ع) که بشارت بدو داده اند، به مدح آن جناب می پردازد؛ در حالی که در هیچ یک از کتاب های تورات و انجیل باقی مانده در اختیار عموم، اشاره ای بدین امر نشده است. اگر مدعی شویم که آن دو اثر تحریف شده اند، پیروان آن ادیان نیز، می توانند در ارتباط با آثار مسلمانان، همین نظر را ارائه دهند و هر آن چه را خواهان اثبات آن هستند، به یکی از آثار معتبر اسلامی منتسب سازند و سپس ادعا کنند که اثر موجود اسیر چنگال دشمنان مغرض شده است. در این ارتباط می گوید (همان):

فموسی الکلیم و توراته	یدلان عنک اذا استنطقوا
و عیسی و انجیله بشیراً	- أنک احمد من یخلق
فیا رحمة الله فی العالمین	و من کان لولاه لم یخلقوا

- موسی کلیم الله و کتابش تورات، آن گاه که به سخن در آیند بر (پیامبری) تو گواهی دهند.

- و عیسی و کتابش انجیل مژده داده اند که تو برترین و ستوده ترین آفریده (خداوند) هستی.

- ای آن که مایه رحمت خداوند در میان همه جهانیانی و کسی هستی که اگر تو نبود، جهان پدیدار نمی گشت.

و زمانی که شاعر سخنی را نمی یابد تا در وصف رسول آورد، به کلماتی گنگ و مبهم روی می آورد که نه او خود، شاهد آن ها بوده است و نه شنونده را توان درک و تصویر چنان صفاتی است (البوصیری، شرح قصیده برده، همان):

فان فضل رسول الله ليس له حدّ، فيعرب عن ناطق بفم
خصال برگزیده رسول خدا به حدی فزون است که کسی را یارای بیان آن ها
نیست.

و دیگر شاعر نیز، همین معنی را با نقش و جلالی زیباتر و دلربا تر هویدا می سازد
(الحماسة المغربية، همان):

تعاليت عن صفة المادحين و إن أطنبوا فيك أو أعمقوا
فمعاك حول الوری داره علی غیب أسرارها تحدق

-تو برتر از آنی که مداحان تو بر زبان آورند؛ چه آنانی که در وصف تو سخن به
درازا می کشانند و چه آن گروهی که به عمق و معنای خصال تو می پردازند.

- اگرچه اسرار و حقیقت صفات والای تو بر همگان پوشیده است؛ اما آثار آن ها
تمامی ایشان را در بر گرفته است.

سعدی، این شاعر پارسی گوی خردمند، آن جا که دیگر صفتی را نمی یابد تا با
انتسابش به رسول (ص)، هیجانش را فرو نشانند و دل بقرار خویش را آرام سازد،
عاجزانه به مفاهیمی اشاره می کند که خود از وصف آن ها عاجز است (بوستان،
ص ۱۳):

ندانم کدامین سخن گویمت که والاتری ز آنچه من گویمت
چه وصف کند سعدی ناتمام علیک السلام ای نبی السلام

۳- نتیجه

آنچه در این مقال آورده ایم، نه از آن جهت است که - نعوذ بالله- با اسائه ادب به
ساحت پاک پیامبران، بخواهیم از شأن و منزلت ایشان بکاهیم؛ که این از عهده هیچ
انسان مومنی بر نیاید؛ و نه هدف آن، نفی زیباترین خصال از رسولان الهی است؛ زیرا
گزینش یک فرد برای رسالت از جانب خداوند خود بالاترین مقام و ارزشی است که
می توان به انسانی ارزانی داشت. بلکه بدان سبب بوده است که ما به جای پرداختن به
اموری ناشناخته و نادانسته، که از وصف آن ها عاجزیم، به اموری پردازیم که در
محدوده درک و اندیشه ماست. اگر آگاهی یافتن از صفات نادیده رسولان الهی از

اهمیتی فراتر از پیام آن‌ها برخوردار می‌بود، خداوند خود بدان‌ها می‌پرداخت و اگر ادراک کند اوصاف نادیده و ناشنیده ایشان لازم؛ بلکه واجب به شمار می‌آمد خالق هستی، توان و قدرت درک و فهم آن‌ها را به ما عنایت می‌کرد و ما را از این سرگردانی‌های می‌بخشید. انسان امروز عشق، ایمان و اعتقاد را آگاهانه می‌جوید. دیگر نمی‌توان او را با کلام و تحریک احساسات در مسیری دلخواه - خوب یا بد - به حرکت در آورد و قرآن نیز با تکیه بر کلماتی چون، تدبیر، تعقل و علم، تقلید و ایمان ناآگاهانه و نابخردانه را مردود می‌شمارد، یاد آوری ماجراهای تاریخی و عبرت برانگیز، که بسیاری از حجم قرآن را در بر گرفته است، خود نشان از این واقعیت است که در اسلام، امور محسوس و ملموس از اهمیتی ویژه برخوردارند، چرا که عشقی که از روی احساس برخیزد، با احساسی دیگر رنگ بازد و ایمانی که با تحریک عواطف دیگران جان گیرد و روشنی یابد، با بیداری اندیشه و خرد فروغ از کف بدهد و در نهایت به خاموشی گراید و چنین است که خداوند، اعمال و رفتار رسول (ص) را الگویی برای دیگر انسان‌ها معرفی می‌کند: «و لکم فی رسول الله اسوه حسنه» و هرگز از نادیده صفات او، نه سخن می‌گویند و نه دیگران را ملزم به پیروی از آن‌ها می‌نمایند. شاید بتوان نیکوترین و صادقانه‌ترین وصف رسول (ص) را از میان کلام انبوه علی (ع) به دست آورد که خود پیوسته و تا پایان عمر آن جناب، شاهد و ناظر اعمال و رفتار او بود؛ آن‌جا که می‌گوید (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵): «... ارسله بالضیاء و قدّمه فی الإصطفاء، فرتق به المفاتیق و ساور به المغالب و ذلّل به الصعوبة و سهّل به الحزونة، حتی سرح الضلال عن یمین و شمال...»

(خداوند، پیامبر را با نور (نبوت) فرستاد و او را در این‌گزینش مقدم داشت. از طریق او، پراکندگی‌ها را به هم آورد و با او آنان را که پیوسته غالب بودند. مغلوب نمود. به وسیله او مشکل را آسان و ناهمواری را هموار و صاف گردانید. تا آن‌که گمراهی از راست و چپ دور شد.)

یادداشت ها

۱- ناقدان عرب حسان را به سه جهت، بر دیگر شاعران رسول خدا ترجیح داده اند: نخست آن که در عهد جاهلیت شاعر انصار بود؛ دوم آن که در عهد نبوت، شاعر پیامبر بود، و دیگر بدان سبب که در دوره اسلامی شاعر سراسر یمن بود (الاصابه فی تمییز الصحابه: ج ۱، ص ۳۲۵. دیوان المعانی: ج ۱، ص ۳۳).

کتابنامه

- ۱- ابن عبد ربه الأندلسی، ابو عمر احمد بن محمد، **العقد الفريد**، مطبعة لجنة التألیف و الترجمة، قاهره، ۱۳۶۵-۱۹۴۶م.
- ۲- الاصفهانی، ابوالفرج، **الأغانی**، منشورات دارالفکر، دارمکتبه الحياه، بیروت، ۱۹۵۵م.
- ۳- الاصفهانی، ابوالفرج، **الأغانی**، الحاج محمد أفندی ساسی، مطبعة التقدم بشارع محمد علی، مصر.
- ۴- اصفهانی جمال السیدین عبدالرزاق، **دیوان**، به اهتمام و تصحیح ادیب نیشابوری، شرکت کانون کتاب، تهران، چاپخانه آفتاب.
- ۵- الأعشى، میمون بن قیس، **الديوان**، تحقیق: لجنة الدراسات فی دارالکتب اللبنانی، بإشراف کمال سلیمان، الطبعة الاولى.
- ۶- البوصیری، **شرح قصیده برده**، مؤلف: یکی از دانشمندان قرن نهم هجری، تصحیح: علی محدث، مؤسسه انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۱ش.
- ۷- الجاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر، **البيان و التبيين**، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مطبعة لجنة التألیف و الترجمة و النشر، القاهرة ۱۳۶۷-۱۹۴۸م.
- ۸- الجراولسی التاولی، احمد بن عبدالسلام، **الحماسه المغریبه**، المصحح: محمد رضوان، نشر دارالفکر المعاصر، بیروت، ۱۴۱۱-۱۹۹۰م.
- ۹- الجرجانی، عبدالقاهر، **دلائل الاعجاز**، طبع بمطبعة السعادة بجوار محافظه مصر.
- ۱۰- الحافظ البرسی، رجب بن محمد، **الديوان**.

- ١١- حسّان بن ثابت، **الديوان**، تحقيق وليد عرفات، طبع بيروت، ١٩٧٤م.
- ١٢- حسّان بن ثابت، **الديوان**، طبع ليدن، بريل، ١٩١٠م.
- ١٣- السبكي، تاج الدين ابونصر عبدالوهاب، **طبقات الشافعية الكبرى**، تحقيق محمود محمد الطناحي و عبدالفتاح محمد الجلو، الطبعة الاولى، مطبعة عيسى البابي الحلبي، مصر ١٣٨٣-١٩٦٤.
- ١٤- سعدي، شيخ مشرف الدين بن مصلح الدين، **بوستان**، ناشر: پيام محراب، تهران، چاپ اول، تابستان ١٣٧٢ ش.
- ١٥- الشاب الظريف، شمس الدين محمد بن عفيف الدين التلمساني، **الديوان**، بيروت، ١٩٨٥م.
- ١٦- الشوقي، احمد، **الديوان**، دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان.
- ١٧- طرفه بن العبد، **الديوان**، تحقيق لطفى المقال، شرح الأعلام الشنتمرى، مجمع اللغة العربية بدمشق، ١٣٩٥-١٩٧٥م.
- ١٨- العسكري، ابوهلال، **ديوان المعاني**، مكتبة القدسي ١٣٥٢هـ.
- ١٩- على بن ابي طالب، **نهج البلاغه**، ترجمه و شرح فيض الاسلام، مؤسسه انتشارات فقيه، ١٣٧٧ش.
- ٢٠- القيروانى، ابوعلی الحسن بن رشيق، **العمده فى محاسن الشعر**، تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، مطبعة السعادة، مصر، الطبعة الثانية، ١٣٧٤هـج - ١٩٥٥م.
- ٢١- كعب بن زهير، **الديوان**، الناشر: الدار القومية للطباعة و النشر، القاهرة ١٣٦٩هـج - ١٩٥٠م.
- ٢٢- مدرس تبريزى، ميرزا محمد على، **ريحانه الادب**، چاپخانه شفق.
- ٢٣- مولوى، جلال الدين محمد بلخى، **مثنوى معنوى**، به اهتمام: رينولد آلن نيكلسون، مؤسسه مطبوعات علمى ١٣٦٢، تهران.